

و بوم نبودند . این مطلب از مشهودات عامه است که کسانی که در کشوری متوطن میشوند اکثر اوقات نسبتاً پس از اندک زمانی اقامت در آن کشور خارجی گوی سبقت را در وطنخواهی از اهالی خود آن آب و خاک میربایند و علی الخصوص در تاریخ ایرلند شواهد فراوانی بر صدق این معنی دیده میشود . آیا در کشمکشهای ایرلندیها بر ضد سلطه انگلیس رهبران درجه اول نهضت یعنی خانواده های فیتز جرالده و امت و ولف تریب و نپرتندی (۱) بچه نسبت از نژاد خالص ایرلندی بودند؟ بنابراین اگر طاهریان نیز با اینکه از نژاد عرب بودند بکلی ایرانی شده باشند جای تعجب نیست ولی هر چند حنظله بادغیسی نخستین شاعر ایرانی که اشعار او باقی مانده است کم و بیش در کنف حمایت آل طاهر میزیسته محل تردید است که طاهریان مانند جانشینان خود صفاریان و سامانیان واقعاً سعی کرده باشند زبان و ادبیات فارسی را احیاء کنند . دولتشاه (۲) آنجا که از نخستین شعر فارسی بحث میکند گوید روزی شخصی بدربار عبدالله بن طاهر (۸۴۴-۸۲۸ میلادی) در نیشابور آمد و کتابی فارسی از عهد کهن تقدیم داشت . چون پرسیدند چه کتابی است پاسخ داد داستان و امق و عذراست و آن قصه شیرین را حکماء برشته تحریر آورده و به انوشیروان اهداء نموده اند . امیر گفت ما قرآن میخوانیم و نیازی باین کتب نداریم . کلام خدا و احادیث ما را کفایت کند . بعلاوه این کتاب را مجوسان تألیف کرده اند و در نظر ما مطرود و مردود است . سپس بفرمود تا کتاب را بآب انداختند و دستور داد هر جا در قلمرو خاک او کتابی بزبان فارسی بخامه مجوس کشف شود نابود گردد . بدون اینکه اهمیت تاریخی زیادی برای این قصه قائل شویم میتوانیم این داستان را کم و بیش معرف صحیح روش طاهریان نسبت بایران و ایرانیان بدانیم . دولتشاه بلافاصله بعد از این داستان قصه دیگری را نقل میکند که پسر کوچک یعقوب صفار

(۱) Fitzgeralds, Emmets, Wolfe Tones, Napper Tandy

(۲) رجوع شود بتذکره دولتشاه صفحه ۳۰ چاپ نگارنده این کتاب .

با شادمانی و نشاط کودکی نخستین شعر فارسی دوره اسلامی (۱) را که عاری از لطف ادبی است میسراید و این قصه خود حاکی از عقیده عموم است که صفاریان مایه تجدید حیات ملی ایران بودند و حقی که آن دو دمان از این رهگذر بگردن ایران دارد کم نبوده است.

یعقوب در همان سال وفات المتوکل نخستین بار در صحنه سیاست ظاهر شد. یعنی از ولایت خود سیستان برخاست و بسوی هرات (۲) روی آورد. هشت سال بعد (۸۶۹ میلادی) کرمان را متصرف شد و برای خلیفه المعتز تحف و هدایائی فرستاد. از آن تاریخ بعد تا روزیکه بدرود حیات گفت (۸۷۶ میلادی) پیوسته سرگرم کشورگشائی بود و بلخ و طخارستان و سند و نیشابور و قسمتی از طبرستان و پارس و راهرمز و اهواز را متوالیاً بقلمرو فرمانروائی خود بیافزود. پروفیسور تولد که از استادان اشتراسبورگ در کتاب شایان تحسینی که در تاریخ مشرق زمین نوشته است باستناد بهترین مراجع زندگانی یعقوب را بنحو کامل شرح میدهد و خوانندگان میتوانند تفصیل بیشتری از این اجمال را در آن کتاب مطالعه نمایند (۳). سلسله‌ای که یعقوب بنیاد نهاد با شکست برادرش عمرو در بلخ بدست اسمعیل بن احمد سامانی بسال ۹۰۰ میلادی تقریباً گسسته شد. لکن لااقل این خاندان بتجدید حیات ملی ایران توفیق یافت و تاریخ ایران را بطور قطع از تاریخ پایتخت خلفای عباسی جدا ساخت. تقریباً در همان اوان (۸۶۵ میلادی) یکی دیگر از ایالات ایران

(۱) یادداشت مترجم: نگاه کنید بکتاب بیست مقاله قزوینی، مقاله

قدیمترین شعر فارسی صفحات ۲۶، ۳۶، جزء اول باهتنامه آقای یوردادود از سلسله انتشارات انجمن زردتشتیان ایرانی بمبئی (تاریخ مقاله ۹ ربیع الثانی ۱۳۲۷)

(۲) رجوع شود بتاریخ ضهری جلد سوم صفحه ۱۵۰۰.

(۳) رجوع شود بترجمه Nöldeke, Sketches from Eastern History

(بقلم ج. ساذرلند بنک J. Sutherland Black صفحات ۲۰۶ - ۱۷۶)

تحت لوای یکی از سادات علوی موسوم بحسن بن زید که بسبب نیروی عظیم

جسمانی بلقب جالب الحجاره معروف شده بود استقلال

ناپایداری بدست آورد. آن ایالت سرزمین پر جنگل

و با طاقی طبرستان بود که بین جبال البرز و ساحل جنوبی

بحر خزر واقع شده است. چند تن از سادات دیگر آن

خاندان جانشین وی شدند و ابن اسفندیار (۱) (از نویسندگان اوائل

قرن سیزدهم میلادی) و همچنین سایر مورخینی که تاریخ آن ایالت را

نوشته اند بیش از هر چیز در باب فضائل اخلاقی و سخا و کرم شاهانه

و دستگیری آن خاندان از بینوایان و تشویقی که از اهل دانش و معرفت

کرده اند سخنها گفته اند. این نکته را حاجت به بیان نیست که این

خاندان از طرفداران پرشور مذهب تشیع بشمار میروند. برخی از آنان

نه تنها مشوق ادبیات و مؤسس مدارس عالییه بودند بلکه شعر میسرآیدند

و ابن اسفندیار در کتاب خود مقداری از اشعار عربی امراء مزبور را نقل

میکند از جمله مشاجره و محاجه منظومی است که سید ابوالحسین المؤید

بالله دردم این سکره از اهل تسنن ساخته است. بعید نیست اشعاری نیز

بلهجه طبرستانی در این دوره انشاد شده باشد (و ما میدانیم که اصل

لهجه مازندانی و گیلکی امروز همان لهجه طبرستانی است) ولی قدیمترین

(۱) این اثر نفیس هنوز چاپ نشده و فقط نسخه های خطی آن در دست

است. چند نسخه خطی در موزه های بریتانیا و بودلین و وزارت هندوستان

و کتابخانه ملی (پاریس) و سن پترزبورگ موجود است. مقدار زیادی از مطالب

کتاب مزبور را که در باره اوائل عهد ساسانیان است مرحوم پروفور جیمز

دارمستر Prof. James Darmesteter استخراج کرده و با ترجمه فرانسه آن

در مجله آسیائی Journal Asiatique سال ۱۸۹۴ میلادی در صفحات ۲۵۰-۱۸۵

و ۵۵۵-۵۰۲ منتشر کرده است. شرح حال فردوسی که در آنجا از چهار مقاله

نقل شده است (پیش از آنکه ترجمه چهار مقاله را در مجله سلطنتی آسیائی سال

۱۸۹۹ میلادی منتشر و در دسترس عموم بگذارم) مورد استفاده دکتر آته

Dr. Ethé و پروفور نولدکه Professor Nöldeke قرار گرفته بود.

اشعاری که بنظر نگارنده رسیده است تنها مربوط بدوره سلاجقه یا حد اعلی کمی قدیمتر است (مثلاً پندار رازی که در اوائل قرن یازدهم میزیسته است).

بنا بر آنچه گذشت در عصری که مورد بحث ماست مجاهدات ایران برای تجدید حیات ملی خویش آغاز میشود و در همین عصر است که ایران رجحان و مزیتی را که بنحو بارز برای مذهب شیعه قائل است باز دیگر نشان میدهد، زیرا اگر قیام توأم با کامیابی یعقوب بن لیث را که در واقع بر ضد خلافت بود و نظام الملك بتفصیل در سیاست نامه شرح داده است بشمار آوریم باید بگوئیم یعقوب تمایلات شدیدی به پیروی از مذهب تشیع داشت (رجوع شود بچاپ شرف صفحات ۱۷-۱۱)؛ ولی آنچه در آن کتاب درباره روابط او با خلیفه فاطمی نوشته شده است از حیث تقدیم و تأخیر وقایع تاریخ خطای محض و چرنداست (زیرا خلیفه فاطمی تقریباً سی و پنج سال بعد از وفات یعقوب شروع باستقرار قدرت خود کرده است). در مجالس المؤمنین^(۱) که شرح زندگانی رجال بزرگ شیعه است و بسال ۱۲۶۸ هجری (۲ - ۱۸۵۱ میلادی) در تهران چاپ سنگی شده است صفاریان در زمره پیروان تشیع بقلم آمده اند. دلیلی که این کتاب بر عقیده مذهبی یعقوب میآورد در واقع تا حدی عجیب ولی دلپذیر است. به یعقوب اطلاع داده بودند که ابو یوسف نامی درباره عثمان بن عفان سخن نوهین آمیز گفته است. یعقوب بخیر اینکه مقصود از عثمان یکی از نجباء سیستان است فرمان میدهد ابو یوسف را مجزات کنند ولی همینکه به یعقوب میگویند آن شخص خلیفه سوء و جانشین

(۱) نقص بزرگ چاپ سنگی کتاب مجالس المؤمنین از جهت استفاده ای که از آن باید بشود آنست که بدبختانه شماره صفحات گذاشته نشده و فهرست هم ندارد. این کتاب نفیس را تقریباً بسال ۱۵۸۵ میلادی سید نورالله بن سید شریف المرعشی شوشتری نوشته است.

عمر است که مورد دشنام و سخط قرار گرفته فوراً حکم خود را نسخ میکند و میگوید: « من کاری باصحاب ندارم ».

سومین واقعه بزرگ این دوره شورش عظیم زنج یا زنگیان (غلامان سیاه حبشی است) که نزدیک چهارده سال (۸۶۹ تا ۸۸۳ میلادی) نهایت وحشت و اضطراب را برای پایتخت اسلام بوجود آوردند. محل وقوع واقعه و ظهور این این انقلاب سرسخت که دیرزمانی با کامیابی توأم بود با طلاقهای بین بصره و واسط است و رهبر این غلامان افریقائی یکنفر ایرانی بود بنام علی بن محمد از اهل ورزین (تزدیک ری). این شخص با اینکه مدعی بود از نژاد علی بن ابیطالب و فاطمه زهراست و به تبار خود تفاخر هم میکرد معذک بجای اصول عقاید شیعه اصول عقاید خوارج را رسماً اعلام داشت. توضیح این مطلب و حقیقت این داستان شگفت را پروفیسور نولدکه در کتاب خود درباره تاریخ مشرق زمین (۱) تحت عنوان جنگ بردگان در مشرق (فصل پنجم صفحات ۱۷۵-۱۴۶) با بیان بسیار شیوایی شرح داده است: رهبر شورشیان از احوال و روحیه همراهان خود بخوبی با خبر بود و هرگز چنین دامی را برای جلب آنان نمیگسترده. او بهتر میدانست که هر اندازه این وسیله برای جلب هموطنان خودش مؤثر باشد در نظر کسانی که ذهنشان بیشتر آماده پذیرفتن آراء دموکرات منشانه خوارج بود و با مال و آرزوهای احساساتی شیعیان و ولایت موروثی رغبتی نداشتند بهیچوجه چنگی بدل نمیزد. بنابراین همچنانکه نولدکه در صفحه ۱۵۲ کتاب خود تذکر داده است:

« کاملاً روشن است چرا قرمط که یکی از مؤسسين قرمطیان بود بدلائل دینی تصمیم گرفت با رهبر سیاهان رابطه ای نداشته باشد و حال آنکه اگر با وی ارتباطی برقرار کرده بود برای او فایده داشت. قرمطیان از غلاة

شیعه بشمار میروند و بزودی پس از این واقعه بحکم سرنوشت سراسر عالم اسلام را دوچار ترس و وحشت ساختند . »

سال ۲۶۰ هجری (= ۸۷۳ میلادی) از چندین جهت در تاریخ اسلام مخصوصاً شیعه سال مهمی است . لکن قبل از اینکه در باره آن

سخنی بگوئیم ممکن است از نویسندگان و ادبای بزرگی که در عشره ما قبل آن سال بر حمت ایزدی پیوستند یاد کنیم و آن ده سال شامل چهار سال اول خلافت المعتمد است :

نویسندگان و ادبائی که در سالهای ۸۶۳ تا ۸۷۳ بدرود حیات گفته اند

ابوحاتم سجستانی (سیستانی) که در حدود سال ۸۶۴ میلادی وفات یافت شاگرد الاصمعی و معلم المبرد معروف بود .

در حدود سی و دو جلد از آثار او را ابن الندیم در کتاب الفهرست ذکر کرده است . اما تنها کتابی که نسخه کامل آن محفوظ مانده است کتاب المعتمَرین است (که نسخه منحصر بفرد آن در

ابوحاتم سیستانی

کمبریج است و سابقاً به جهانگردی موسوم به بر کهارت (۱) تعلق داشته است .) این کتاب با مقدمه و حواشی بقلم

نویسنده دانشمند گلدزیهر (۲) سال ۱۸۹۹ مسیحی در لیدن (۳) انتشار یافته است .

بسیار مهمتر از او عمرو بن بحر معروف به الجاحظ است که بدلیل چشمان برآمده اش و پیرا جاحظ خوانده اند . مردی است بسیار دانشمند

الجاحظ

و فعالیت عجیب ادبی داشته است (تاریخ وفات ۸۶۹ میلادی) . از طرفداران راسخ العقیده و پرشور و وفادار

معتزله بشمار میروند و یکی از طریقه های معتزله بنام او معروف است .

از آثار او که بیشتر در رشتهٔ ادب است چند کتاب انتشار یافته است :
از جمله کتاب البیان والتبیین چاپ قاهره و کتاب البخلاء چاپ لیدن باهتمام
ون فلوتن (۱). همچنین رساله‌ای دارد در فضائل الاتراك . چند نسخه
از این رساله موجود است . در زمان مأمون ودوتن از جانشینان مأمون
الجاحظ مورد لطف و عنایت فراوان قرار گرفت ولی پس از سقوط و اعدام
ابن الزیات وزیر که حامی او بود چیزی نماند که او هم کشته شود ولی
بسختی از خطر مرگ رهایی یافت آثار او هم از جهت سبک و هم از
جهت مطلب بتساوی شایان توجه است و بهمین سبب او را در ردیف اول
متقدمین از نشر نویسان عرب قرار داده است .

یکسال بعد از الجاحظ (۸۷۰ میلادی) محدث بزرگ البخاری
دار فانی را بدرود گفت . البخاری مصنف مجموعهٔ معروف احادیث است
که کتاب الصحیح (جامع صحیح یا صحیح بخاری)
نام دارد و در میان کلیهٔ اهل تسنن بالاترین مرجع
بشمار میرود . کتاب دیگری در همین موضوع
با همین اسم مسلم نیشابوری تدوین کرده است .
مسلم چند سال بعد (۸۷۵ میلادی) وفات یافت . کتاب دیگری الترمذی
نوشته است (تاریخ وفات ۸۹۲ میلادی) و چهارمین کتاب را النسائی (تاریخ
وفات ۹۱۴ میلادی) برشتهٔ تحریر آورده است . این محدثین بزرگ
هر چهار نفر از اهل خراسان و محتملاً فارسی الاصل بوده اند .

البخاری و مسلم والترمذی والنسائی

تنهانویسندگان دیگری که در این دوره زندگانی کرده و لازم
است از آنها نام برده شود یکی شاعره فضل یمامه است (تاریخ وفات
۸۷۳ میلادی) . این شخص در اوائل زندگانی پیرو مذهب شیعه بود .
نویسندهٔ دیگر حنین بن اسحق طبیب و مترجم عیسوی مذهب است که
در سال ۸۷۳ میلادی خود را مسموم ساخت . شرح آن ماجری چنین باشد

که کشیش او موسوم به ثیودوسیوس^(۱) و برا تکفیر کرد و این امر چندان او را بیازرد که دست از جهان بشت .

حال میرسیم بسال ۲۶۰ هجری (۴ - ۸۷۳ میلادی) . این سال بمناسبت وقایع مهم ذیل از سالهائی است که در یاد ها بماند : اول غیبت

امام دوازدهم در مذهب شیعه امامیه اثنی عشریه ؛ دوم
سال ۲۶۰ هجری
آغاز تبلیغ هفت امامیها یا اسمعیلیه که یکی از فرق شیعه
محسوب میشوند و مستقیماً بقیام قرمطیان و تأمین خلافت

رقیب عباسیان یعنی خلافت فاطمیان در افریقای شمالی و مصر منتهی گردید ؛ سوء استقرار سلسله سامانیان در خراسان . در همین سال عارف بزرگ بایزید بسطامی رخت از دنیای فانی بر بست و ابوالحسن اشعری از علماء ربانی تواد یافت . تقدیر چنین بود که ابوالحسن اشعری ضربه مهلک و قاطعی به تسلط و تفوق معتزله در عالم اسلام وارد سازد و عقائد کماتی را که محیط فکرشان تنگتر و وسعت نظرشان کمتر و تعصبشان بیشتر بود سر و صورتی دهد و آن افکار محدود را ترویج کند و بالنتیجه آئین اسلام را آئین ثابت و جامد و تغییر ناپذیر جلوه دهد و بسختی و صلابت متعسف گرداند . در فصل بعد مظاهر این عصر بحرانی از جهت دین بتفصیل بیشتری مورد بحث قرار خواهد گرفت و در آنجا همچنان از وقایع خارجی و سیاسی بیشتر سخن خواهیم گفت .

مقارن سقوط یعقوب و عمرو پسران لیث صفار که مدت کوتاهی فرمانروائی داشتند سامانیان قدرت یافتند و در حقیقت در نتیجه کسب قدرت سامانیان بود که صفاریان ساقط شدند و این امر آغاز فعالیت واقعی برای تجدید حیات ایران بشمار میرود . سامان که این دودمان بنده وی معروف گردید خود را از اخلاف بهراه چوبین میدانست
دودمان سامانی
(رجوع شود بصفحه ۲۶۶) و صحت این اصل و نسب

مورد تصدیق دانشمند دقیق ابوریحان البیرونی است (۱). بهدایت و ارشاد اسدبن عبدالله والی خراسان از کیش زردشتی روی بتافت و اسلام آورد و نام ویرا روی فرزند خود گذاشت. در زمان خلافت المأمون (تقریباً ۸۱۹ میلادی) چهارنواده او در ولایات خراسان حکومت داشتند. لکن احمد نواده دوم وی بیش از دیگران در بسط و توسعه و تحکیم قلمرو فرمانروائی خود کامیاب شد و دو فرزندش نصر اول و اسمعیل سرنگون ساختن قدرت صفاریان توفیق یافتند و عمرو بن لیث را (که در سال ۸۷۶ میلادی جانشین برادر خود یعقوب شده بود) در سال ۹۰۰ میلادی دستگیر و سلطنت را در سلسله خود تقریباً بعدت ۱۲۵ سال مستقر ساختند تا آنکه غزنویان کسب قدرت نمودند و سامانیان را سرنگون کردند.

میان ایرانیان دوداستان درباره صفاریان چندان مشهور و بعنوان نمونه و تمثیل زبانزد جمهور است که نمیتوان از ذکر آن در اینجا گذشت و هر دوداستان در سیاست نامه نظام الملک (چاپ شفر صفحات ۱۳ تا ۱۶) آمده است. داستان اول درباره برادر بزرگتر آنها یعقوب **داستان مرگ یعقوب بن لیث** است. پس از آنکه کوششهای فراوان یعقوب برای ورود بیغداد بجائی نرسید و از جیش المعتمد خلیفه شکست خورد یعقوب بدل درد گرفتار شد و از شدت درد جان میداد. لکن خلیفه هنوز بیم او را در دل داشت و نامه صلح جویانه‌ای برای او فرستاد و پس از آنکه او را مقداری از جهت نافرمانی نکوهش نمود و وعید و شروطی برای عفو و غرامت پیشنهاد کرد.

راوی گوید: «چون یعقوب نامه خلیفه را خواند دل او بهیچوجه نرم نشد و از عمل خود پشیمان نگشت. فرمان داد قدری تره و ماهی

(۱) رجوع شود بکتاب الآثار الباقیه البیرونی ترجمه زاخو صفحه ۴۸ (سال

وفات البیرونی ۱۰۴۸ میلادی بوده است).

و پیاز توی بشقاب چوبین گذاشتند و پیش او نهادند . بعد سفیر خلیفه را خواست و اجازه جلوس داد . پس بدوروی نمود و گفت : پرو بخلیفه بگو که من فرزند سفارم و آئین رویگری را از پدر خود آموخته‌ام . خوراک من نان جو و ماهی و تره و پیاز بوده است . این ملک و مال و منال و گنج زر به نیروی هوش و همت گرد آورده‌ام . نه از پدر بارت بردم و نه از تو بمن رسیده است . نیاسایم تا سرت را بمهدیه (۱) فرستم و خاندانت را نابود سازم یا آنچه گویم عمل کنم یا بنان جو و ماهی و تره باز گردم . آگاه باش که در خزائن خود را باز کرده‌ام و سپاهیان خود را خواسته‌ام و خود نیز در پی این پیام می‌آیم (۲) .

این داستان سیرت و منش رویگر دلیر را بخوبی نشان میدهد . داستان دوم که حتی پیش از داستان اول معروف است مربوط بشکست قطعی عمرو بن لیث برادر یعقوب و جانشین اوست . خلیفه المعتمد در سال ۸۸۴ میلادی اعلام کرد که این شخص یاغی است و در سال ۸۹۰ میلادی بار دیگر کوتاه زمانی نسبت باو بر سر لطف آمد تا در ماه مه ۸۹۵ میلادی عمرو نزدیک بلخ از اسمعیل بن احمد سامانی که از طرف خلیفه بر ضد عمرو برانگیخته شده بود بکلی شکست خورد . پیش از آغاز نبرد سواران خود را سان دید . هفتاد هزار تن بودند . همه پراکنده شدند ولی گویند حتی یک تن از سواران وی زخمی نشد .

**داستان شکست
عمرو بن لیث
از اسمعیل
سامانی**

(۱) صحت این بیان از آنجهت که تاریخ سال و ماه و تقدیم و تأخیر وقایع رعایت نشده است مردود است . زیرا بنیاد مهدیه که نخستین دارالخلافه خلفای فاطمی است متجاوز از سی سال پس از مرگ یعقوب گذاشته نشده بود و مرگ یعقوب در ماه ژوئن سال ۸۷۰ میلادی بوده است . [یادداشت مترجم : آیت الله خلیل کرمای تذکر میدهند که این مهدیه ، مهدیه ری است که در تصرف صفاریان بوده نه مهدیه افریقا که بدست خلفای فاطمیین سی سال بعد ساخته شد و مهدیه ری در زمان ولیعهد عباسی محمد مشهور به مهدی عباسی پسر منصور دوانقی بود . . .]

(۲) تطبیق شود با ترجمه تاریخ نولدکه Nöldeke, Sketches صفحه

۱۹۴ و ابن الاثیر چاپ قاهره جلد هفتم صفحه ۱۰۷ .

همان شب را شهریار صفاری در خیمهٔ خصم باسارت بسر میبرد و شام نداشت. فراشی که سابقاً خدمت امیر میگردان آنجا بگذشت و دل باحوال پریشان امیر بسوخت. پس مقداری گوشت بخريد و تابه ای از یکی از سپاهیان بعاریت گرفت و از پشگل شتر آتش برافروخت و اجاقی از کلوخ بساخت و تابه را بر آتش نهاد. آنگاه برای تهیهٔ نمک از آنجا دور شد. در نبودن او سگی کرسنه را بوی کباب بدانسو کشانید. سگ بینی خود را برای ربودن پارهٔ استخوانی توی تابه کرد. دماغ سگ بسوخت و همینکه سر را عقب کشید دستهٔ حلقه مانند تابه دور گردن سگ جای گرفت. سگ بترسید و با تابه و شام امیر بگریخت. عمرو چون این ماجری بدید رو بسپاهیان و نگهبانانی که نزدیک وی ایستاده بودند کرد و گفت « بدانید و آگاه باشید! من آنکسی هستم که آشینزخانهام را بامداد امروز چهارصد شتر حمل میگرد و امشب سگی میبرد! » ابو منصور الثعالبی در لطائف المعارف خود (۱) چنین گوید که دو جنگ که عجیبترین جنگهاست یکی همین نبردی است که بقدرت صفاریان خاتمه داد و سپاهی مرکب از پنجاه هزار تن مرد جنگی با اینکه بکلی شکست خورده بود توانست فرار اختیار کند و همهٔ سپاهیان جان سلامت بدر برند و تنها سردار آن سپاه اسیر شد. جنگ دوم میان العباس بن عمرو و قرمطیان در هجر واقع شد و سپاهیان العباس بن عمرو که ده هزار تن بودند همه بهلاکت رسیدند و فقط سردار آن سپاه بگریخت. در حدود سال ۸۸۰ میلادی احمد نامی از اهل خجستان (نزدیک هرات) مدت کوتاهی قدرت شایانی بدست آورد و اینکه نامی بنحو اجمال از او برده میشود از آنروست که بقول صاحب چهارمقاله (که در اواسط قرن دوازدهم میلادی کتاب خود را نوشته است) (۲) دو بیت فارسی از

(۱) چاپ de Jong صفحه ۸۸.

(۲) ترجمه ای که نگارنده (مؤلف کتاب) در مجلهٔ انجمن سلطنتی آسیائی [R. A. S.] در سال ۱۸۹۹ مسیحی منتشر ساختم دیده شود. آن ترجمه جداگانه دوباره انتشار یافته است (صفحات ۴۴ - ۴۳).

اشعار حنظله بادغیسی ابتداء حس جاه طلبی او را تحریک کرده بود . از احمد پرسیدند « که تو مرد خربنده‌ای بودی بامیری خراسان چون رسیدی ؟ » پاسخ داد که بیادغیس روزی دیوان حنظله بادغیسی را همخواندم (بادغیس از توابع خجستان است) و بدین دو بیت رسیدم که حنظله بادغیسی گوید :

« مهتری گر بکام شیر دراست شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و ناز و نعمت و جاه یا چومر دانت مرگت رویاروی »

در این هنگام صفاریان در ذروه اقتدار خود بودند . خجستانی تحت تأثیر حس جاه طلبی خراسان خود را بفروخت و اسبی بخرید و بخدمت عمرو بن لیث در آمد . بعد پیمان خود را با صفاریان بشکست و خوف و بیهق و نیشابوز را بگرفت . خجستانی چنین گوید : « کارمن بالا گرفت و ترقی همیکرده تا آنکه جمله خراسان مرا مسلم شد و بتصرف خویشتن در آورده . اصل اینهمه آن دو بیت بود » .

این قضیه را یکی از مراجع قدیم که بر روی هم نویسنده دقیقی است نقل کرده است و بنظر نگارنده بهترین دلیل بر وجود اشعار فارسی بمقدار معتناهی حتی قبل از دوره سامانیان میباشد و حال آنکه از شعرای دوره طاهریان و صفاریان اسامی فقط شش نفر در دست است : حنظله بادغیسی ، محمود وراق ، فیروز مشرقی ، ابوسلیک کرگانی و یکی دو تن دیگر .

در عهد سامانیان (۹۹۹ - ۸۷۴ میلادی) وضع دیگرگون بود و نظم فارسی و تا حد کمتری نثر فارسی رونق کامل داشت و مشهورترین شاعر این عصر رودکی (یا رودکی) است که در نیمه

شهر در عصر
سامانیان

شهرت وی بدانجا رسید که پیشینیان خود را تحت الشعاع قرار داد و چند بس او را به همین سبب نخستین شاعر ایران نامیدند .

در يك كتاب عربى كه در آغاز قرن سيزدهم ميلادى (۱) نوشته شده و كتاب الاوائل نام دارد اين عبارت ديده ميشود :

« اول من قال الشعر الجيد بالفارسيه ابو عبدالله جعفر بن محمد بن حكيم بن عبدالرحمن بن آدم الروذكى (۲) الشاعر المليح القول السائر الشعر المشهور ديوانه فى العجم و كان مقدماً فى الشعر فى زمانه بالفارسيه على اقرانه و كان ابو الفضل البلعمى الوزير يقول ليس للروذكى فى العرب والعجم نظير. »
وزيرى كه از او نام برده شد وزير اسمعيل بن احمد است كه در سال ۹۴۰ ميلادى وفات يافت . نبايد او را با پسرش ابو على البلعمى اشتباه كرد زيرا ابو على البلعمى وزير امير منصور بن نوح بود و تاريخ بزرگ طبرى را بزبان فارسى ترجمه كرد و بسال ۹۹۶ ميلادى در گذشت .

دوبلعمى

اگر باز از بغداد و نويسندگان دار الخلافه - نه ولايات - در عهد خلافت المعتمد (۸۷۰ تا ۸۹۳ ميلادى) بخواهم سخن بگوئيم از وقايعى كه بطور كلى حائز اهميت است تنها لازم است بقيام زنج در سال ۸۸۳ ميلادى و فعاليت روز افزون قرمطيان توجه كنيم . تاريخ قرمطيان و اصول عقائد ايشان در فصل بعد بتفصيل بيشتري مورد بحث قرار خواهد گرفت . بزرگترين نويسندگان و متفكرينى كه بين سالهاى ۸۷۴ و ۹۰۰ ميلادى بدرود حيات گفتند از اين قرارند: فيلسوف عرب ابو يوسف يعقوب ابن اسحق الكندى كه بيشتر فعاليت او در دوره جلوتر و آزادترى بوده

عربى
نويسان از
سال ۸۷۴ تا
۸۹۳ ميلادى

(۱) رجوع شود بصفحات ۱۲۵ و ۱۲۶ فهرست نسخ خطى كتب اسلامى كتابخانه دانشگاه كمربيج كه نگارنده تنظيم کرده است .

يادداشت مترجم : نام كتاب غايت الوسائل الى معرفة الاوائل و نام صاحب آن اسمعيل هبة الله بن ابى الرضا الموصلى است .

(۲) رجوع شود بصفحات ۸۰ تا ۸۸ كتاب ابن سينا تأليف :

است و تصور می‌رود که در حدود سال ۸۷۴ میلادی وفات یافته باشد. الکندی از حکماء معدودی است که از نژاد خالص عرب و در رشته حکمت و علم و ادب حقیقه ممتاز بودند و بدین سبب الکندی کسب شهرت نمود. از حنین بن اسحق طیب و مترجم معروف که تقریباً در همان زمان از دنیا برفت قبلاً در این کتاب نام برده شده است. ابن الوحشیه که در کتاب الفلاحة النبطیه از آثار معروف خود می‌کوشد برتری بابلیهای قدیم را از جهت تمدن بر عرب به ثبوت برساند تقریباً در همین دوره زندگانی می‌کرده است. داود بن علی مؤسس طریقه ظاهریه (۱) که جداً معتقد بمعنای تحت اللفظی قرآن و احادیث بود و تأویلات مبتنی بر تشبیهات (۲) را رد می‌کرد در سال ۸۸۳ میلادی در گذشت. ابو معشر منجم بزرگی از شاگردان الکندی در سال ۸۸۵ میلادی بدرود حیات گفت و تقریباً در همان زمان الفاکهی نویسنده تاریخ مکه کتاب خود را نوشته است. موقعی که از البخاری و جانشینان وی در علم الحدیث سخن بمیان آمد لازم بود از ابن ماجه نیز اسمی برده شود. (تاریخ وفات ابن ماجه ۸۸۵ میلادی بوده است.) سهل بن عبدالله شوشتری یکی از عرفا و قراء قرآن و شاگرد ذوالنون بوده که از عرفاء متقدم است. سهل در حدود سال ۸۸۶ میلادی بر حمت ایزدی پیوسته است. السکری یکی از نلامذة الاصمعی است. چون اشعار عربی (از قبیل دواوین شعراء قبيلة هذیل) را گرد آورده و انتقاد می‌کرد شایسته است از وی نیز نامی ببریم و بگذریم (تاریخ وفات السکری ۸۸۸ میلادی بوده است). ابن الرومی شعری بود عشق‌باز و هجا نویس. سرسبز او را زبان سرخ و تلخ در سال ۸۸۹

(۱) درباره این طریقه رساله‌ای که دکتر گلدزیهر Dr. Ignaz Goldziher

Die Zahiriten, Leipzig

در سال ۱۸۸۴ مسجی تحت عنوان

نوشته است دیده شود.

(۲) رجوع شود بتاریخ ادبیات عرب تألیف پروکلمان جلد اول صفحات

Brockelmann, Gesch. d. Arab. Lit.

۱۲۰ و ۱۲۳ و ۱۴۱.

یا ۸۹۶ میلادی بر باد داد. ابن ابی‌الدنیا (تاریخ وفاتش ۸۹۴ میلادی) معلم خلیفه المکتفی در ایام شباب بود و مؤلف چندین مجموعه قصص و حکایات است و نیز از البختری شاعر (۸۹۷ میلادی) والمبرد دانشمند لغوی (تاریخ وفات ۸۹۹ میلادی) باید یاد کرد. لکن از نقطه نظر مطالعات ما کسانی که حائز اهمیت خیلی بیشتری هستند این چهار مورخ میباشند: ابن قتیبه (تاریخ وفات ۸۸۹ میلادی) والبلاذری (تاریخ وفات ۸۹۲ میلادی) والدینوری (تاریخ وفات ۸۹۵ میلادی) و ابن واضح الیعقوبی که تاریخ خود را در همین اوقات نوشته است (۱). سه نفر اول از مورخین مزبور ایرانی بودند. چهارمی از شیعیان پیرشوراست و بهمین سبب تاریخ الیعقوبی که کتاب شایان تحسینی است دارای اهمیت خاص میباشد زیرا بتفصیل بیشتری از ائمه سخن میگوید و بسیاری از اقوال ائمه را نقل میکند. در حقیقت گلدزیهر (۲) و بروکلیمان که دو نفر از بزرگترین مراجع زنده در ادبیات عربی بوسیعترین معنای کلمه بشمار میروند متفق القولند که عرب در ایام قدیم بکلی فاقد حس تاریخ بوده و فرهنگ و تمدن ایران نخستین بار حس تاریخ نویسی را در عرب دمید (۳). نام ثابت بن قره حرّانی ریاضی‌دان مشهور و ابن الفقیه الهمدانی جغرافی‌دان

(۱) آثار این نویسندگان که چاپ شده و سهل الحصول است و همه محققین تاریخ ایران باید بخوانند بشرح ذیل است:

کتاب المعارف ابن قتیبه (چاپ ووستنفلد Wüstenfeld, Göttingen که در سال ۱۸۵۰ منتشر شده است)؛ فتوح البلدان (چاپ دوخویه de Goeje, Leyden سال ۱۸۸۵ میلادی)؛ الاخبار الطوال دینوری (چاپ Guirgass, Leyden سال ۱۸۸۸ میلادی)؛ تاریخ الیعقوبی (چاپ Houtsma, Leyden در دو جلد سال ۱۸۸۳ میلادی).

(۲) Goldziher

(۳) رجوع شود بکتاب بروکلیمان Brockelmann که در فوق مذکور

را میتوان باسامی نویسندگان فوق افزود .

نویسندگان مزبور هر دو در حدود آغاز قرن دهم مسیحی بدرود
زندگانی گفتند .

پس از مرگ المعتضد خلیفه و جلوس پسرش المکتفی سامانیان
در ایران بذروه قدرت خود رسیده بودند ، و حال آنکه در اطراف بغداد
و بصره و همچنین در سوریه و یمن گروه مخوف قرامطه
برهبری زکریه که شخص لایق و کاردانی بود نهایت
وحشت و هراس را در دلها ایجاد کردند . نمیتوان گفت
آن وحشت را اساسی نبوده است زیرا در یکی از حملاتی

**خلافت
المکتفی از
۹۰۲ تا ۹۰۸
میلادی**

که بکاروان حجاج در بازگشت از مکه بردند اجساد
مردگانی که در صحرا بزمین ماند گوشت بیست هزار بود . فقط نام دو
تن از نویسندگان مشهوری که در این دوره در گذشته اند لازم است برده
شود . یکی القمی از علماء ربانی شیعه است (تاریخ وفات القمی ۹۰۳
میلادی) ؛ دیگری شاعر درباری ابن المعتز است که شهرت وی بسبب
حماسه ایست که بزبان عربی سروده است و منظومات وی بیشتر از سایر
منظوماتی که در ادبیات عربی موجود است بحماسه نزدیک است (۱) .
کتاب طبقات را که ابن المعتز در احوال شعراء نوشت برای الثعالبی
و الباخرزی و سایر تذکره نویسان و کسانی که اشعار شعرا و منتخبات

(۱) رجوع شود بتاریخ ادبیات عرب تألیف بروگمن ؛

Brockelmann, Gesch. d. Arab. Lit .

که (در چند ششم رسالات Amelang در لایپزیگ Leipzig بسر ۱۹۰۱ چاپ
شده است و این تاریخ را نباید با تاریخ علمی تری که همین مؤلف تقریباً تحت
همین عنوان در وایمار Weimar سال ۱۸۹۷ میلادی منتشر نموده است
اشتباه کرد) .

آنانرا گلچینی کرده‌اند سر مشق بوده است .
اکنون میرسیم بدوره خلافت نسبة طولانی المقتدر (از ۹۰۸ تا ۹۳۲ میلادی) . مهمترین واقعه سیاسی آن دوره استقرار خاندان فاطمی یا اسمعیلی در شمال افریقا است که بر ضد خلافت قیام کرد یا بعبارت دیگر خلافت رقیب و مخالف را تأسیس کرد . پایتخت این سلسله مهدیه بود (۱)
(مهدیه یعنی شهر عبیدالله المهدی نخستین خلیفه این خاندان) .

فعالیت قرامطه باینکه رهبران شان زکریه و الجنبابی اکبر دیگر حیات نداشتند همچنان دوام داشت و هیچگونه تضعیفی در فعالیت آنها حاصل نشد . در سال ۹۲۴ میلادی وارد بصره شدند و

سال بعد باردیگر بکاروان حج حمله بردند . در سال ۹۲۹ خود مکه را متصرف شدند و حجر الاسود را با خود بردند و بیست سال نزد خود نگاه داشتند و میان قاطبه

مؤمنین مقدس چنان وحشت و نفرتی برانگیختند که قابل وصف و بیان نیست . در سالهای آخر خلافت المقتدر وارد کوفه شدند و عمان را بتصرف آوردند . لکن در این اثنا از فعالیت آنها جلوگیری شد و در این امر نیروی خارجی چندان مؤثر نبود بلکه در واقع فضاحت و رسوائی ظهور مهدی دروغین بیشتر سبب پایان یافتن فعالیت آنها گردید . متمدی مزبور ابن ابی زکریاء است (۲) که خلاصه‌ای از تعلیمات نفرت‌انگیز و شوم او را ابوریحان در الآثار الباقیه بیان کرده است (۳) .

(۱) یادداشت مترجم : ازینادر تونس .

(۲) رجوع شود به قرامطه بحرین تألیف دوخویه صفحه ۱۳۱ .

M. J. de Goeje, Carmathes du Bahrain

یادداشت مترجم : آقای تقی زاده تذکر میدهند که البته مقصود ابن

ابی زکریاء الطامی است .

(۳) رجوع شود به الآثار الباقیه (Chronology of Ancient Nations)

ترجمه زاخو Sachau صفحات ۱۹۶ و ۱۹۷ .

معدلك چند سال بعد در سال ۹۳۹ میلادی نیز می بینیم که هنوز قرامطه از زوار مکه مبلغی بعنوان «خفاره» باج سبیل می گرفته اند. (۱)
اکنون اگر باوضاع ایران در این عصر توجه کنیم در وهله نخست می بینیم که حتی در سیستان خاندان صفاریان در حدود سال ۹۱۰ میلادی بطور قطع قلع و قمع گردیده و ظاهر و یعقوب نوادگان عمرو دستگیر و باسارت بیغداد گسیل داده شدند.

در سال ۹۱۳ میلادی نصر دوم وارث تخت و تاج سامانی گردید و در سال ۹۴۲ دارفانی را وداع گفت و در مدّت طولانی سلطنت وی، فر و شکوه و اقتدار آن خاندان نامدار باوج اعلاّی خود

**اوضاع
ایران در
این دوره**

رسید. در آتھنگام رودکی نخستین شاعر بزرگ ایران در کمال شهرت و محبوبیت میزیست (۲). طبرستان را سیدحسن بن علی اطروش از سادات علوی از چنگ او

بدر آورد. خانواده اطروش تا سال ۹۲۸ میلادی در طبرستان پایدار بود تا آنکه مرداویج بن زیار بتصرف آن ایالت کامیاب گردید و سلسله آل زیار را در آنجا مستقر ساخت. آل زیار بیش از يك قرن بماند و در ترویج علم و حمایت ادب نقش شرافتمندانه ای بازی کرد تا سرانجام چراغ آن خاندان بدست غزنویان خاموش گشت. از راه دیگری نیز مرداویج نقش مهمی در تاریخ ایران بازی کرد، زیرا نیکبختی و سعادت اولیه خاندان بزرگ آل بویه که در اواسط قرن دهم میلادی در سراسر جنوب ایران و خود بغداد تقریباً فرمانروائی مطلق داشتند مرهون مرداویج بود. علی بن بویه نخستین بار از طرف مرداویج بحکومت کرج رسید. علی بن بویه بعد با لقب عمادالدوله در فارس فرمانروائی کرد.

میان دانشمندان این عصر مقام اول را بلاشت برای ابو جعفر محمد بن

(۱) رجوع شود بکتاب دوخویه مذکور در فوق صفحه ۱۴۰.

(۲) رجوع شود بچاپ جداگانه چهارمقاله صفحه ۵۱.

جریر الطبری مورخ معروف باید قائل شد (تاریخ وفات وی ۹۲۳ میلادی است) (۱). تاریخ بزرگ اوده سال جلوتر خاتمه مییابد (سال ۳۰۰ هجری = ۹۱۲-۹۱۳ میلادی) و در نتیجه در گذشت وی یکی از بهترین منابع اطلاعات را از دست داده ایم. ذیلنی که عریب بن سعد قرطبی بر آن تاریخ نوشته است تا آخر خلافت المقتدر (۳۲۰ هجری = ۹۳۲ میلادی) میباشد و از آن سال بیعد باید بیشتر بتاریخ عمومی ابن الاثیر صاحب کامل التواریخ (۲) متکی باشیم (تاریخ وفات ابن الاثیر ۳ - ۱۲۳۲ میلادی است).

نویسندگان
و دانشمندان
این عصر - طبری

ابن الاثیر گوید: «در این سال (۳۱۰ هجری) محمد بن جریر الطبری مورخ که در سال ۲۲۴ هجری (= ۸۳۸ میلادی) تولد یافته بود در بغداد زندگانی را بدرود گفت و شبانه او را در خانه اش بخاک سپردند زیرا گروهی از مردم گرد آمدند و گفتند طبری رافضی (شیعه) بلکه ملحد بوده است و از تدفین او در روز جلوگیری کردند. و علی بن عیسی میگفت: بخدا قسم اگر کسی از این مردم میپرسید معنای رافضی یا الحاد چیست نه تنها نمیدانستند بلکه قادر بادرک آن نبودند! بدین طریق

(۱) پروفیسور دوخویه Professor de Goeje و معدودی از اجلۀ دانشمندان عربی دان که بچاپ این اثر بزرگ نائل گردیدند در واقع باید گفت بزرگترین خدمت را بعلوم شرقی در اروپا در ایام اخیر کرده اند. این چاپ مشتمل است بر ۱۳ جلد متن و دو جلد فهارس و وسائل تحقیق انتقادی. چاپ کتاب در لیدن بسال ۱۸۷۹ میلادی آغاز شد و در سال ۱۹۰۱ پایان یافت. متممی که عریب بر تاریخ طبری نوشته بتصحیح دوخویه در سال ۱۸۹۷ میلادی منتشر شد.

(۲) چاپ ثورنبرگ Thornberg (در لیدن Leyden از ۱۸۵۱ تا ۱۸۷۶ میلادی) در ۱۴ مجلد بهترین چاپ است زیرا این چاپ فهرستی دارد که چاپ قاهره ندارد. تاریخ چاپ قاهره ۱۳۰۳ هجری است و نگارنده متن چاپ قاهره را هم جدا مورد استفاده قرار داده ام.

ابن مسکویه صاحب تجارب الامم از این امام بزرگ متفکرین در برابر این اتهامات دفاع میکند. دربارهٔ تعصب جمعیتی که ازدحام کرده بودند میگوید مطلب چنان نبود. فقط بعضی از حنابله که از روی تعصب کین ویرا بدل داشتند بوی حمله کردند و دیگران به تبعیت او برخاستند و این امر دلیلی داشت زیرا طبری کتابی تدوین نمود که نظیر آن را هرگز کسی تألیف نکرده بود. در آن کتاب اختلافات فقهاء را شرح داده ولی هیچگونه اشاره‌ای به احمد بن حنبل نداشت. چون از او بازخواست کردند پاسخ داد: حنبل در زمرهٔ فقهاء بشمار نمی‌آید و محدثی پیش نبوده است. این بیان باعث آزرده‌گی خاطر حنابله گشت، عدهٔ این طایفه در بغداد بیشمار بود. بنابراین برضد او تحریکات کردند و هرچه دلشان خواست گفتند.

ایرانی دیگری که در همین عصر زندگی میکرد و از جهت اخلاق باین مورخ دانشمند و میان‌رو بکلی فرق داشت الحسین بن منصور الحلاج است. راست است نویسندگانی که تراجم احوال اولیاء حسین بن منصور حلاج و اوئاد و پیران طریقت را نوشته‌اند منصور را اندکی بشکل دیگری معرفی کرده‌اند لکن شهرت او بهمان اندازه میان هموطنانش پایدار است و شعراء صوفی منش مانند فریدالدین عطار و حافظ و امثالهم اکثر نام ویرا با ستایش ذکر میکنند. منصور را برای تعلیمات بدعت گزارانه‌اش در بغداد و اطراف در سال ۹۱۳ میلادی دستگیر ساختند (رجوع شود بطبری جلد سوم صفحه ۲۲۸۹) و بشدت بسیار در سال ۹۲۱ بقتل رساندند. اتهامی که به او وارد ساختند و بیشتر در اذهان و خاطرات مانده است این بود که در حال جذب فریدالدین الحلاج بر آورده بود و صوفیه این بیان را در نتیجهٔ وجد و حال میدانند که عارف در حال شهود جمال حق از خود بیخود شود و کلبهٔ تعینت و مظاهر خارجی وجود را ببیند. و گناه او را تنها این دانند که اسرار را فاش

وهویدا کرد وعموماً او را از قدیسین وشهداء بشمار آورند . حافظ در حق او چنین گوید (رجوع شود بچاپ روزن تسوایگک شواناو (۱) جلد اول صفحه ۳۶۴) :

چو منصوران مراد آنان که بردارند برداراند

که با این درد اگر در بند درمان اند درمانند

ودر غزل دیگری (که در این چاپ نیامده است) حافظ گوید :

کشد نقش انا الحق بر زمین خون

چو منصورار کشی بردارم امشب!

نظری که اهل تصوف بعد درباره این مرد داشته اند در کتابهایی مانند تذکرة الاولیاء فریدالدین عطار یا نفحات الانس جامی میتوان یافت . خوانندگان اروپائی میتوانند به کتاب ثلوك چاپ برلین (۲) سال ۱۸۲۱ میلادی صفحات ۸ و ۱۵۲ و غیره رجوع کنند . ولی مراجع قدیمتر و بهتر مانند طبری (جلد سوم صفحه ۲۲۸۹) و ابن مسکویه و کتاب العیون (که در صفحات ۸۶ تا ۱۰۸ عرب چاپ دوخویه نقل شده است) و الفهرست (صفحات ۱۹۰ تا ۱۹۲) منصور حلاج را طور دیگر معرفی میکنند و میگویند منصور مردی محتال و شعبده باز بوده است که افکار خود را در لباس صوفیه آراسته و جسورانه مدعی دانستن همه علوم شده ولی بی بهره بوده و چیزی از صناعت کیمیا بطور سطحی میدانسته و در دسائس سیاسی خطر ناک و گستاخ بوده است (۳) . دعوی الوهیت کرده و خود را مظهر حق خوانده و به تشیع تظاهر کرده (۴) . لکن در حقیقت

(۱) Rosenzweig - Schwannau

(۲) Tholuck, Ssufismus, Berlin, 1821.

(۳) یادداشت مترجم : تاریخ تصوف در اسلام تألیف دکتر قاسم غنی،

۱۳۲۲ هجری شمسی ، دیده شود .

(۴) یادداشت مترجم : بهتر بود گفته شود « به تشیع معروف بوده است »

تا اینکه گفته شود « به تشیع تظاهر کرده » زیرا اسمعیلیه و قرامطه نیز شعبه بوده اند .

باقرامطه و اسمعیلیه هم پیمان و همدستان بوده است . الفهرست چهل و پنج کتابی را که منصور تألیف کرده (در صفحه ۱۹۲) (۱) نام برده و این کتب را بطرز باشکوهی (رجوع شود بصفحه ۹۰ عرب) گاهی با آب طلا بر کاغذ چینی و گاه بر حریر و دیبا (۲) و امثال آن نوشته و در تجلید آن دقت خاص داشته و جلدهای عالی و نفیسی برای آن تهیه کرده و این عمل وی ما را جداً بیاد مانویان میاندازد . منصور ایرانیست و آباء و اجدادش پیرو کیش مجوس بوده اند و اجمالاً گویش خود غزالی بزرگ در مشکوة الانوار در مقام دفاع از او بر آمده است نمیتوان زیاد شبهه و تردید کرد که این شخص از قید مقبولات عامه و موازین شرعیه بغایت آزاد بوده است (رجوع شود به عرب صفحه ۱۰۸) . مسلماً منصور بکلیه اصول و عقائد غلاة شیعه از قبیل حلول و رجعت و امثال آن معتقد بوده است ، لکن شخصیت وی عجیب و تأثیر افکار او در اذهان هموطنانش عمیق است و پاره ای اشعار عربی او از جمله اشعار ذیل حقیقة قرص و بدیع است (رجوع شود به عرب (۳) صفحه ۱۰۶) :

ندیمی غیر منسوب	الی شی من الحیف
سقانی مثل ما یشرّب	کفعل الضیف بالضيف
فلما دارت الکاس	دعا بالنطع والسیف
کذا من یشرّب الراح	مع التین فی الصیف

مولی و مقتدای وی جنید است (که او نیز ظاهراً ایرانی بوده) و در سال ۹۱۰ میلادی بدرود زندگانی گفته است . شهرت جنید از منصور کمتر است و خیلی بیش از منصور مقید بقیود و موازین

**جنید
بغدادی**

شرعیه و مقبولات عامه نبوده است .

از مردان بزرگ دیگری که در زمان خلافت معتز

(۱) یادداشت مترجم : صفحات ۲۷۱ و ۲۷۲ چاپ مطبعة رحمنیه مصر .

(۲) یادداشت مترجم : و بعضها مکتوب بماء الذهب میضه بانیدج

والحریر ، الی آخر .

(۳) یادداشت مترجم : صلة تاریخ الطبری لعرب بن سعد القرطبی .

از این دنیا رخت بر بستند یکی اسحق بن حنین است که مانند پدرش
طیب بود و کتب فلسفه یونانی را بزبان عربی ترجمه
سایر بزرگان
دوره خلافت
المقتدر
کرد. (تاریخ وفات اسحق بن حنین ۹۱۱ میلادی
است)؛ دیگر التسانی از محدثین است (که در تاریخ
۹۱۴ میلادی وفات یافت)؛ ابوبکر محمد بن زکریای
رازی طیب عالیقدر است که اروپای قرون وسطی او را بنام Razes
میشناخته است (تاریخ وفات وی ۹۲۳ یا ۹۳۲ میلادی بوده است).
مشهورترین اثر وی موسوم به المنصوری بنام شاهزاده سامانی منصور بن
اسحق اهدا گردید. از مورخین الاثم کوفی است که تاریخ خلفای
اولیه را نوشته و چون نسبت بشیعه تمایلات قوی داشت کتاب وی
جالب توجه است. این کتاب را از ترجمه فارسی آن میشناسیم و این
ترجمه خیلی بعد از وی تهیه شده (و در بمبئی سنه ۱۳۰۵ هجری چاپ
سنگی شده است)؛ دیگر محمد بن جابر بن سنان البتانی منجم است که
اروپای قرون وسطی او را بنام البتانیوس^(۱) میشناسد (تاریخ وفاتش
۹۲۹ میلادی)؛ ابن العلاف شاعر (تاریخ وفاتش ۹۳۰ میلادی) از دوستان
ابن المعتز است که ظالمانه بقتل رسید و نتوانستند علناً در مرگش
سوگواری کنند. گویند گربه‌های مورد علاقه صاحبش بود و کبوتر بازی
آن گربه را بسبب دستبرد کبوترها کشته است و اشعار معروفی پس از
مرگ گربه سروده شده و آن اشعار ظاهراً بنام گربه بوده لکن در واقع
بیاد ابن العلاف انشاد گردیده است^(۲). در خاتمه ممکن است از ابن مقله
نیز نامی برده شود. ابن مقله خوشنویس نامدار است که وزیر المقتدر و
دو جانشین بلا فصل او بوده است.

دوران کوتاه خلافت چهار خلیفه‌ای که بعد از المقتدر بخلافت

(۱) Albategnius

(۲) رجوع شود باین خلکان (چاپ دوسلان de Slane) جلد اول صفحات

رسیدند، یعنی القاهر و الراضی و المتقی و المستکفی (۹۴۶ - ۹۳۲

میلادی) بیشتر از جهت قدرت یافتن آل بویه شایان

توجه است و مقدمات اولیه آن قبلاً ذکر شده

است. با کمک لشکریان دیلمی و گیلانی خود

سه فرزند بویه یعنی علی عمادالدوله و حسن

رکن الدوله و احمد معزالدوله اصفهان و ارجان و نوبندجان و کازرون

و شیراز و کرمان و اهواز را بترتیب یکی پس از دیگری بر بقیه طاعت

خود در آورده و در مدت کوتاهی که المستکفی خلافت داشت بر خود

بغداد نیز دست یافتند. المستکفی علاوه بر القاب افتخاری فوق بهرادر

سه عنوان و مقام امیرالامرائی داد (۱). آل بویه ایرانی و اهل تشیع

بودند و نسب خود را از بهرام گور شهریار ساسانی میدانستند. (ولی

چنانکه ابوریحان البیرونی (۲) نیز معتقد است این دعوی متکی بدلائل

کافی نبوده است.) آل بویه در ترویج علم و ادب و حمایت دانشمندان

طبعی سخنی داشتند. مخصوصاً فلسفه که بر اثر تفوق

ترکان و تعصب حنبلیان و ازدیاد قدرت و پیشرفت عقائد

اشعریان دوچار اختناق شده بود جان تازه گرفت و بزودی

انجمن اخوتی بسیار جالب توجه از دائرة المعارف نویسان

بنام اخوان الصفا بوجود آمد و علوم طبیعی و ماوراء الطبیعه عصر خود را

طی پنجاه و یک رساله تلخیص کرد. پروفیسور دیترسی (۳)

ضمن تألیفات متعدد خود در این موضوع اکثر مندرجات

رسالات مزبور را ترجمه و در دسترس اروپائیان قرار داده است.

سالهای ۹۳۲ تا ۹۴۶
میلادی: قدرت یافتن
آل بویه

نفوذ
را در دانه
آل بویه

اخوان الصفا

(۱) رجوع شود بصفحات ۱۳۹ تا ۱۴۴ کتاب این :

Lane, Muhammedan Dynasties

(۲) رجوع شود بصفحات ۴۵ و ۴۶ الآثار الباقیه ابوریحان بیرونی ترجمه

ز خو Sachau

Professor F. Dieterici (۳)

آل زیار در ایالات مجاور بحر خزر صاحب اقتدار بودند
و آل بویه که تحت حمایت آل زیار قدرت یافتند در نقاط
دیگر در مقام تضعیف آل زیار برآمدند، سی و دو سال
(از ۹۳۵ تا ۹۵۷ میلادی) و شمگیر پسر زیار و برادر مرداوینج
فرمانروائی داشت.

در شمال شرقی ایران یعنی خراسان و ماوراءالنهر هنوز سامانیان
یعنی نصر دوم و پسرش نوح در کمال قدرت سلطنت میکردند و دربار
سامانی هنوز مرکز فعالیت برای تجدید حیات ادبی ایران
بود و با حرارت کامل در این راه میکوشید، لکن نباید تصور
کرد - چنانکه گاهی تصور شده است - تشویق و توجهی که امرای سامانی
نسبت بادیات فارسی مبذول داشتند و بالنتیجه تا این پایه شهرت یافتند
حاکی از عدم علاقه و بی میلی آنها بزبان عربی بوده و نباید تصور کرد
که سامانیان با ترویج زبان فارسی خواسته اند استفاده از زبان عربی را
محدود کنند و برای اثبات این معنی که سامانیان در حمایت از ادبیات
عربی نیز کف کریم داشتند مدارك فراوانی در سراسر جلد چهارم یتیمه
الدهر وجود دارد، یتیمه الدهر مجموعه ای از منتخبات معروف زبان
عربی است که ابو منصور عبدالملک الثعالبی نیشابوری تدوین کرده
است (تاریخ ولادت وی ۹۶۱ میلادی و تاریخ وفات ۱۰۳۸ میلادی
بوده است). خلاصه مطالب این قسمت کتاب او را باریه دومینار (۱)
ضمن دو مقاله ای که در مجله آسیائی (۲) بتاریخ فوریه - مارس ۱۸۵۳
(در صفحات ۱۶۹ تا ۲۳۹) و ماه های مارس و آوریل ۱۸۵۴ (صفحات
۲۹۱ تا ۳۶۱) تحت عنوان « پرده نمایش ادبی خراسان و ماوراءالنهر
در قرن چهارم هجری » منتشر ساخته است در دسترس خوانندگان اروپائی

M. A. C. Barbier de Meynard (۱)

Journal Asiatique (۲)